

ترامپ یا هریس: قرعه اوکراین و فال انتخابات امریکا



اسد کشتمند

تاسه هفته دیگر، یکی از ایا اهمیت ترین و پرسر و صداترین انتخابات امریکا در پیش رو است. اوضاع متشنج کنونی و نقش دست اول امریکا در تمام جنجال های قاره ما به مثابه یکی از عوامل عمده این امر باعث آن شده است تا این دوره از انتخابات امریکا، این اندازه در مرکز توجه مردمان جهان قرار گیرد و این توجه بیشتر پیرامون اوضاع اوکراین متمرکز شود. از قضا دو شخصیت نه چندان درخشان صحنه سیاسی امریکا در مرکز این ماجرا قرار گرفته اند.



امریکائی هابین ترامپ و هریس یکی را باید انتخاب کنند. شاید این دو به دلایل مختلف، به ویژه

شخصیت های ناپخته و حساسیت برانگیز و با توجه به کم تجربگی آنها در عرصه سیاست خارجی (علیرغم اینکه ترامپ یک دوره ریاست جمهوری را پشت سر گذاشته است) بدیل های نه چندان مناسب انتخابات آمریکا باشند. اگر ما شرایط بعد از جنگ جهانی دوم را (که آمریکا در صحنه بین المللی نقش تعیین کننده ای را احراز کرده است) در نظر بگیریم، این دو کاندید را از لحاظ کاریزما و ورود در سیاست های بزرگ و استراتژیک بین المللی به طور قطع با افرادی مانند روزولت، آیزنهاور، کندی، نیکسون و کارتر نمی توان مقایسه کرد. درست است که افراد یاد شده در دوران های متفاوتی از امروز و با الزامات سیاسی دیگری وارد این کارزار شده بودند و دولت پنهان در آن زمان نقشی به مراتب کم رنگ تر از امروز را ایفا می نمود ولی مردم آمریکا اصولاً می توانند انتظار داشته باشند که روسای جمهورشان از لحاظ شخصیتی با در نظر داشت نقش تعیین کننده آمریکا در عرصه جهانی در سطح بالاتری قرار داشته باشند. بیهوده نیست که برخی از تفسیرگران حوزه سیاست بین المللی انتخاب بین این دو را انتخاب بین طاعون و وبا نامیده اند. امروزه آمریکا تا گلو در تبعات منفی سیاست خارجی خود که افرادی با چنین کاریزمائی در زیر سایه دولت پنهان، در بالاترین مقامات آن قرار داشتند غرق شده است و با چنین افرادی است که باید سیاست خود را در عمل پیاده کند.

تصورات مختلفی درباره فرجام این انتخابات و مسلماً نگرانی های معینی در رابطه با انتخاب هریک از این دو کاندید وجود دارد. در چنین وضعی سناریوهای مختلفی میدان جولان پیدا می کنند و یکی از این سناریوها را شاید بتوان برپایه نقش دولت پنهان، صرفاً در رابطه با اوضاع کنونی جهانی در ریاست جمهوری رساندن ترامپ و یا کاملاً هریس مورد ارزیابی قرارداد.

نخست باید گفت که در شرایط امروزی قدر مسلم این است که انتخابات آمریکا می تواند در واقعیت به صحنه خیمه شب بازی دولت پنهان مبدل شود و واقعیت بعدی این است که در وضع کنونی در عملکرد دولت پنهان، لابی صهیونیست نقش بسیار بزرگ و گاهی تعیین کننده را ایفا می نماید و در نتیجه این انتخابات بیشتر تابع تحولات اوضاع بین المللی خواهد بود.

از سالها پیش به اینسو درباره "دولت پنهان" صحبت به میان می آید. ببینیم این دولت پنهان که طوریکه از نامش پیداست "پنهان" است و فقط علایم عمل کرد آن را می توان تشخیص داد، چیست و در این انتخابات چه نقش احتمالی را می تواند ایفا کند؟

قبل از همه باید گفت که روحیه و شیوه دولت پنهان در هر زمان و در هر جایی می تواند وجود داشته باشد ولی امروزه نقشی را که دولت پنهان آمریکا در سطح جهانی ایفا می نماید یکی از پدیده های تاثیر گذار با تبعات بزرگ جهانی است که باید مورد توجه قرار داد. اینجا ما در باره نقش دولت پنهان در سایه مرکز سرمایه داری انحصاری دنیایی ایالات متحده آمریکا را مدنظر داریم. تعریفی که ویکی پدیا در باره این دولت می دهد چنین است: "دولت پنهان" به انگلیسی (deep state: اصطلاحی است در اشاره به دولت قدرتمندتر از دولت انتخابی. دولت پنهان؛ دولتی بالفعل اما مخفی است که با استفاده از امکانات دولتی با هویتی مجهول در تشکیلات رسمی نظام، به گونه ای سازمان یافته و برای مقاصد غیر از منافع ملی در حال فعالیت است".

به نظر من تعریف دقیق تری را که با استفاده از اطلاعات گسترده ای که درباره هریک از ارکان این نیروی پنهانی (که شمایل کلی آن چندان پنهانی هم نیست- زیرا تنها شکل گیری و تکمیل متداول و متداوم آن باتأنی، بی سروصدا، دور از انظار و به شیوه خود بخودی اما آگاهانه صورت می گیرد) می توان ارائه کرد و همه میتوانند در اختیار داشته باشند، این است که دولت پنهان یا بهتر گفته شود "دولت

درسایه"(نه "دولت سایه" احزاب مخالف درسیستم انتخاباتی مانند انگلستان) متشکل ازتمام مراجع تاثیرگذار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فنی، تکنولوژیک و فرهنگی به ویژه رسانه ای است که در طول زمان با نوعی تفاهم نانوشته در راستای منافع طبقاتی سیستم موجود ورود پیدا کرده و سیستمی از عملکرد نامرئی و مفهوم شده را بنیاد نهاده که در همه شرایط به طور سیستماتیک عمل می کند و در طول زمان به معیار عمل هریک از ارکان آن مبدل شده است.

در واقع روان دولت پنهان درسراسر رگ و پی سیستم سرمایه داری ریشه دوانیده و در همه جا به شیوه عملکرد خود بخودی ایدئولوژیک سرمایه داری به طور اتوماتیک عمل می کند. دولت پنهان درچنین شرایطی به تشکیلات منظم و روابط زنجیره ای نیاز ندارد زیرا سیالیت اطلاعات کار موضع گیری بامعیارهای پذیرفته شده تفاهمی را آسان ساخته و همه ارکان دولت درسایه(که خودسیال و درحال تغییر و تکمیل دائمی است) می دانند که معیارها کدام هاند. این معیارها که اساس آن منافع طبقاتی و اصول برخورد جهانی برآمده از این منافع و دیدگاه راس سیستم سرمایه داری جهانی که امروزه ایالات متحده امریکا است به وسیله اندیشکده های شناخته شده دنیای سرمایه داری مانند دانشگاه استنفورد، اندیشکده فریدمن، رندکوریپویشن، نهاد اوپن سوسایتی جورج سوروس، سی آی ای، و غیره و شخصیت های مطرح دنیای سیاسی مانند برژینسکی، کیسینجر، پول وولفوویتس، جورج فریدمن، مارگریت تاچر، تونی بلیر، باراک اوباما، بیل گیت، ایلان ماسک ونمایندگان مستقیم ودست اندرکار کمپلکس های صنعتی نظامی و انحصارات بزرگ سرمایه داری درطول زمان(نه به یک بارگی)و در مواقعی که چنین اقدامی مطرح باشد، وارد میدان و معیار عمل واقع می شوند. سرمایه داری به عنوان یک سیستم بسیار پیشرفته و باتجربه تمام زوایای منافع خود را مورد مطالعه و ارزیابی قرارداده و همه سناریوهای احتمالی را هم با استفاده از نهادهای پژوهشی خود در نظر گرفته است. دو فاکتور عمده به مثابه تکانه های بزرگ یعنی فروپاشی سیستم سوسیالیستی(به مثابه عامل بازدارنده) و پیشرفت های تکنولوژیک عمدتاً در عرصه دیجیتالی نقش حکومت پنهان در عرصه جهانی را به شدت متحول ساخته است. باظهورهوش مصنوعی این تحول دردرجه بالاتری قرارگرفته وحکومت پنهان جهت به کاربست انحصاری آن درهمه عرصه ها به ویژه درعرصه جنگ وخرابکاری تلاش های بیسابقه ای رابراه انداخته است. فاکت های عدیده ای نشان می دهد که حکومت پنهان بعد از فروپاشی شوروی مرزهای عمل خود را به ویژه در اروپا وسعت بخشیده است. سیستمی را که برپایه آن دولت پنهان با مرکزیت امریکا عمل می کند، در جریان حوادثی نزدیک به یک قرن اخیر ازجنگ جهانی دوم به بعد گام به گام تحکیم گردیده است. مزید بر آن افراد برای دولت پنهان در دو سطح جهانی(تاکنون عمدتاً اروپائی) ومنطقه ای به طورنامرئی ونرم و به شیوه مجرد انتخاب و در نقاط حساس جا به جا می شوند. مسلماً مرکز ومغز متفکر اصلی دولت پنهان را باید در واشنگتن تصور کرد. درسطح جهانی و به طریق اولی در مقیاس کشورهای پیشرفته سرمایه داری از واشنگتن است که افراد به طور عام برای خدمت در کادر دولت پنهان انتخاب و روانه میدان عمل می شوند.

متبارزترین نمونه های آن همین زمام داران تازه به دوران رسیده اروپائی مانند خانم اورسولافاندرلاین،آقای امانوئل مکرون ومیدران ارشد ناتو وغیره وغیره است. ارتباطات و گذر همه این شخصیت ها از دهلیزهای دولت پنهان در امریکا بر کسی پوشیده نیست. این افراد در کادر کلوب ها یا اندیشکده های سری چون کلوب یا کنفرانس بیلدربرگ، تاحدی درفوروم داووس وغیره دوره آموزشی خود را تکمیل می کنند. مثلاً همین آقای امانوئل مکرون درسال 2012 برای "ستار"درخدمت بانک روچیلد قرارگرفت. و به "سیلی کون ولی" روانه شد و در ظرف دو سال دو میلیون دلار در آمد داشت.

در برگشت به فرانسه با سرعت سرسام آور تا مقام ریاست جمهوری بالا رفت. طبیعی است که انتخاب افراد نه براساس یک وظیفه سیستمی بلکه ظاهراً به طور انفرادی صورت می گیرد ولی اینکه چه سفارشات از جانب چه مقاماتی صورت می گیرد و چه ترفندهائی بکار می رود، شاید براساس یک نظم نسبی و محدود عملی شود. عملکرد سیستم سرمایه داری امریکا طی بیشتر از سه ربع قرن اخیر نشان می دهد که متناسب به نضج و قوام سیستمی دولت پنهان، نهادهای رسمی دولتی باراحتی وبدون کوچکترین مقاومت به تدریج در راه تابعیت کامل از این نهاد نامرئی غیر قانونی سر نهاده اند و دساتیرحکومت پنهان جزو قوانین نانوشته درآمده و مسلماً گام به گام این روند در اروپای وابسته به امریکا هم راه باز می کند. تصورما از حکومت پنهان به کلی ناقص ازآب درخواهدآمد اگر نقش پرتاثیرونیرومند لابی صهیونیستی ونهادهای نیرومندان رادراین معادله سهم ندانیم؛ امروزشنی است که در امریکا هیچکسی نخواهدتوانست رئیس جمهورشود مگر اینکه تائید "آپک" (کمیته امورعمومی امریکا واسرائیل) را با خود داشته باشد و یادرفرانسه بعد از دوره ریاست جمهوری ژاک شیراک، "کریف" (شورای نمایندگی نهادهای یهودی فرانسه) نقش عظیمی رادر صحنه سیاسی و رسانه ای ایفا می کند.

در رابطه با اوضاع کنونی ونقش دولت پنهان در انتخابات امریکا باید یادآور شد که سایه جنگ اوکراین سراسر پهنه این انتخابات را پوشانیده است. امریکا و اقمار آن (عمدتاً کشورهای عضو ناتو و اتحادیه اروپا) تاکنون در جنگ اوکراین هرآنچه از دست شان در ضدیت با روسیه برمی آمد انجام داده اند؛ از کمک های مستقیم و بی سابقه نظامی تمامی غرب جمعی و ناتو گرفته تا کمک های سیل آسای اقتصادی و تحمیل بیشتر از هژده هزار تحریم علیه روسیه تا بسیج تمام امکانات اطلاعاتی و فضائی امریکا و ناتو تا فشار سیاسی و دیپلماتیک، تا توطئه و بازی اوپراتیفی واعمال صاف وساده شیوه های تروریستی، تا وارد کردن ده ها هزار مزدور جنگی از اقصی نقاط جهان، و غیره وغیره کارگرفته اند و در آخر با درماندگی از اینجا و آنجا صدائی برای آغاز مذاکرات را در می آورند. در چنین فضائی انتخابات امریکا به زودی راه می افتد. در این انتخابات دو کاندید؛ ترامپ وهاریس دو شیوه برخورد ظاهراً متفاوتی را نسبت به اوضاع جنگ در اوکراین در پیش گرفته اند. در واقع این دو برخورد می تواند انعکاس دقیق نوع سناریو و انتظار بخش های مختلفی از سیاست های استراتژیست های دولت پنهان امریکائی باشد. چگونه؟ در واقع امریکائی ها همیشه برای وضعیت های بحرانی سناریوهای مختلفی را آماده دارند تا در بزنگاه حوادث دست شان خالی نباشد. طوریکه می بینیم اوضاع جنگ اوکراین طبق خواست همیشگی امریکائی ها به پیش نمی رود. احتمال تغییر ناگهانی در عرصه جنگ ناممکن نیست. تاکنون ترامپ به مثابه پایان دهنده جنگ اوکراین شهرت یافته است و کاملاً هریس به روسی فوبی و روس هراسی اش ادامه داده است.

در صورتی که پیشنهاد های اخیر پوتین در زمینه تغییر دوکتورین نظامی روسیه در عرصه کاربرد سلاح هسته ای تمایلات جنگ طلبانه غرب جمعی را لگام بزند و غرب از هوس ضربه زدن به قلب روسیه به وسیله اوکراین مجهز به سلاح های دوربرد باز بماند، مسلماً تغییر بزرگی در میدان جنگ وارد خواهد شد. چنانچه تحلیل گران مستقل و برجسته کنونی اوضاع اوکراین چون ژاک بو، اسکات ریتز، الکساندر مرکوری، جون مرشایمر، نیکولای مرکوویچ (فرانسوی)، اسلوبودان دسپوت (سویسی) و عده زیاد دیگری به هر حال معتقدند که دروضع کنونی فروپاشی ارتش اوکراین یک احتمال بسیار نیرومند است، در صورتی که این اتفاق بیفتد امریکا اصولاً پلان "ب" برای اوکراین را روی صحنه خواهد آورد. در این صورت آیا ترامپ همان پلان "ب" امریکائی ها نمی تواند باشد؟

امیدوارم چنین برداشت نشود که گویا، ترامپ و کاملاهریس را دولت پنهان برای چنین روزی آماده ساخته است؛ این دو شخصیت زاده شرایط امروزی قدرت یک تاز امریکائی است که درهمین فضا پرورش یافته اند و معیارهای عمل شان مانند تمام یک نسل از سیاستمداران امریکائی برپایه زورگوئی و نشانندن قانون امریکا به جای قوانین بین المللی است، که این خودمیتواند با سناریوهای دولت پنهان درهماهنگی طبیعی قراردادشته باشد، مثلاً در زمان جنگ سرد قبلی مگر می شد که علیرغم میل درونی حکومت پنهان، یک رئیس جمهور امریکا اعلام کند که فلان منطقه فلان کشور از این به بعد مال فلان کشور است (مثلاً منطقه تپه های جولان سوریه)؟

در نتیجه، انتخاب هریک به پیشرفت روسیه در جنگ ارتباط خواهد داشت؛ نه به خاطر این که پیروزی بیشتر روسیه باعث ارتقای صرفاً شانس یکی از آنها خواهد شد بلکه به خاطر این که روند تکامل وضع و تناسب قوا در این جنگ باعث آن خواهد شد که واشنگتن با استفاده از این وقفه ای که در روند حوادث سیاسی داخل امریکا وارد می شود بار دیگر پایه سیاست اوکرائینی خود را براساس توان و امکاناتی که در این عرصه برایش باقی مانده است به روز سازد و در نتیجه یکی از این "گلادیاتورها" را برای چهار سال دیگر روی صحنه بیاورد؛ اگر جبهه های جنگ حکومت دست نشانده و پوشالی کیف فرو بپاشد، مناسب ترین راه برای امریکا این خواهد بود که ترامپ را وارد میدان کند و برای فرار از آبروریزی از زبان او با همان ساده لوحی بگوید که جنگ را در ظرف 24 یا 48 ساعت تمام می کند. با شناختی که از امکانات و شیوه عمل دولت پنهان پیدا است، ترامپ به هیچ روی نمی تواند از حیطة نفوذ آن به دور باشد؛ ترامپ یکی از واریانت های مطرح سیستم سرمایه داری امریکا وبدون اینکه خود بداند، یکی از واریانت های تولید شده دولت پنهان است. ترامپ ظاهراً غیرقابل پیش بینی و شاید بتوان تصور کرد که واریانت معترض تر دولت پنهان است .

امریکا اگر باز هم توان و نیرنگی در چنته داشته باشد و دوام جنگ را با زهم ممکن بداند، مسلماً کاملاهریس روس هراس را وارد میدان خواهد کرد، زیرا دولت پنهان توان این را دارد که در آخرین لحظات هر نیرنگی را که خواسته باشد از آستین درآورد؛ طوریکه "الگور" را پس زد تا "جورج بوش" پسر (که براساس نظرسنجی های همان انتخابات اول به حیث فردی کمی پائین تراز میانگین اتباع امریکائی از لحاظ قوای فکری و آمادگی و فهم سیاسی و فرهنگی معرفی شد) رئیس جمهور شود و یا اینکه بایدن را در آخرین "لحظات" پیروز میدان درآورد.

پ.ن: برداشت از ترم های "حکومت" و "دولت" در ایران و افغانستان متفاوت است.